

ترجمه و نگارش :

میرزا آقازوی

## برخی از رجال خراسان در وفیات الاعیان ابن خلکان

### ابوحامد اسفراینی

شیخ ابو حامد احمد بن ابی طاهر بن احمد اسفراینی فقیه در بغداد ریاست دینی و دنیایی داشت . در مجلس او بیش از سیصد دانشمند حاضر می شد . تعلیقاتی بر مختصر مزنی نوشت . پیروان او در همه جا بودند . التعلیقة الکبری و کتاب البستان را که کتابی کوچک و مختصر است درباره مذهب نوشته و در آن امور غریبه را ذکر کرده است . فقه را در محضر ابوالحسن مرزبان و بعد از ابی القاسم دارکی فرا گرفت . چنان که معاصرانش گفته اند در فضل و کمال و خوش فهمی و دقت نظر از دیگران پیش بود . خطیب در تاریخ بغداد گوید: ابو حامد هر وقت در موضوعی می خواست حدیث نقل کند از عبدالله ابن عدی و ابی بکر اسماعیلی و ابراهیم بن محمد بن عبدل اسفراینی و دیگران روایت می کرد . او مرد موثقی بود . من بارها او را دیده و در مسجد عبدالله مبارک واقع در بالای محله ربیع در محضر درسش حاضر شده ام . از کسی شنیدم که می گفت در محضر درس ابو حامد هفتصد نفر حاضر می شدند و مردم می گفتند اگر شافعی زنده بود و می دید خرسند می شد . شیخ ابواسحق در طبقات

حکایت کرده است ابوالحسین قدوری او را از همه برتر و بزرگتر می دانست. ابو القاسم علی بن حسین وزیر از قدوری نقل کرده که ابو حامد به عقیده او از شافعی هم دانشمندتر و صاحب نظرتر بوده است. شیخ گفت به او گفتم این سخن قدوری از روی اعتقاد و تعصبی است که به ابو حامد دارد و قابل توجه نیست زیرا ابو حامد و دانایان را از او به شافعی نمی رسند. تولد ابو حامد در سال ۳۴۴ بوده است. در ۳۶۳ ه. به بغداد رفت ولی خطیب ۳۶۴ نوشته است. تا سال ۳۷۰ به تدریس فقه ادامه داد و در شب شنبه یازده شب مانده به آخر شوال ۴۰۶ در بغداد درگذشت و فردای آن شب در منزلش دفن شد. بعد جسد او را به دروازه حرب در ۴۱ منتقل کردند.

خطیب گفته است: به جنازه او در صحرا و پشت پل اسی دن نماز خواندند و پیش نماز ابو عبدالله بن مهتدی خطیب جامع منصور بود. در آن روز جمعیت زیادی دیده می شد که همه محزون بودند و به شدت گریه می کردند. ابو حامد منسوب به اسفراین است. اسفراین به کسر همزه و سکون سین و فتح فاء و راء مهمله و کسر یاء و در آخر نون، شهری است در خراسان در نواحی نیشابور و واقع در نیمه راه گرگان. *کتابخانه و مطالعات فرهنگی*

### ابوبکر بیهقی

ابوبکر احمد بن حسین بن علی بن عبدالله بیهقی خسرو جردی فقیه و حافظ بزرگ در زمان خود شهرتی به سزا داشت و در فنون مختلف از اقران یگانه بود. وی از اصحاب بزرگ حاکم ابی عبدالله بن بیع بود ولی در انواع علوم از او پیشی گرفت. فقه را از ابی فتح ناصر بن محمد بن مروزی فرا گرفت و در حدیث از او گذشت و شهرت یافت. برای کسب علم به عراق و جبال و حجاز سفر کرد و در خراسان از علماء آن زمان استفاده کرد و در دیگر

شهر هانیز محضر بزرگان را مفتنم شمرد تا این که تحصیل را به پایان رسانید و به تصنیف پرداخت و به قدری نوشت که گفته اند از هزار جزء بیشتر نوشته است . بیهقی اولین کسی است که سخنان شافعی را در ده مجلد گرد آورده است . از جمله مصنفات مشهور او سنن کبیر و سنن صغیر و دلائل النبوه و السنن والآثار و شعب الایمان است . از دنیا به اندکی قانع بود . امام الحرمین درباره او گفته است : شافعی بر همه پیروان خود منت دارد به غیر از احمد بیهقی که او بر شافعی منت دارد و بیش از دیگران به شافعی خدمت کرده است . او را برای تدریس به نیشابور خواستند پذیرفت و به آنجا رفت . عدّه زیادی از بزرگان از او حدیث فرا گرفته اند از جمله زاهر شحامی و محمد فراوی و عبد المنعم قشیری است . ولادتش در شعبان ۳۸۴ و وفاتش در ۱۰ جمادی الاولی ۴۵۸ در نیشابور بوده است و بعد جسدش را به بیهق برده اند . وی منسوب به بیهق است و بیهق به فتح باء و سکون یاء و های مفتوح و قاف مجموعه دهاتی است در نواحی نیشابور و در ۲۰ فرسخی آن . و خسرو جرد به ضم خاء یکی از آن دهات است .

کتابخانه مدرسه شهید مطهری

### ثعلبی صاحب عرایس

ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری مفسر مشهور و حید علم تفسیر در زمان خود بوده است . از جمله تصنیفات او تفسیر کبیر است که بر سایر تفاسیر مشابه برتری دارد و کتاب عرایس که داستانهای انبیاء در آن ذکر شده تألیف اوست . سمعانی گوید از دانشمندی نقل شده که ثعلبی لقبی او سبت نه نسبتش . ابو القاسم قشیری گوید : خواب دیدم از جانب پروردگار به من ندایی رسید و در آن حال مرد صالحی ظاهر شد چون به او توجه کردم دیدم احمد ثعلبی است .

عبد القافر بن اسمعیل فارسی در کتاب سیاق تاریخ نیشابور از او یاد کرده

و او را ستوده و نوشته است مری ثقه است و احادیثش قابل اعتبار است . و گفته است از ابوطاهر بن خزیمه و امام ابو بکر بن مهران مقری حدیث نقل می کرده و احادیث زیادی نقل نموده و شیوخ بسیار داشته است . و در سال ۴۲۷ از دنیا رفت . دیگری گفته است در محرم سال ۴۲۷ فوت کرده و دیگری وفات او را روز چهارشنبه هفت روز از محرم باقی مانده و در سال ۴۳۷ نقل کرده است . درود خدا بر او باد .

ثعلبی به فتح ثاء مثله و سکون عین مهمله و بعد لام مفتوح و باء موحد و نیسابوری به فتح نون و سکون باء و فتح سین مهمله و بعد الف و باء مضموم و واو ساکن و راء منسوب است به نیسابور یا نیشابور که یکی از بهترین و بزرگترین و پرخیرترین شهرهای خراسان است . این شهر را بدان جهت نیشابور گفته اند که شاپور ذوالاکتاف یکی از پادشاهان قدیم ایران چون بدانجا رسید از آن محل خوشش آمد و آنجا در آن وقت نیز از بود گفت شایسته است در این محل شهری به وجود آید لذا دستور داد تانی ها را برینند و شهری ساختند . پس گفته شد نیشابور و سمانی نیز این قول را نقل کرده است .

### احمد غزالی

مدرس فیه علم

ابوالفتوح احمد بن محمد بن محمد بن احمد طوسی ملقب به مجدالدین برادر امام ابی حامد محمد بن محمد غزالی است . وی مردی فقیه و واعظی شیرین سخن و نیکو منظر و صاحب کرامات و اشارات بوده است . علاوه بر فقه به وعظ و خطابه تمایل داشت به حدی که مهارتش در فن وعظ بر فقه غالب آمد . در مدرسه نظامیه به نیابت برادرش ابو حامد تدریس می کرد و چون کار تدریس را ترک کرد حالت زهد در او به وجود آمد . کتاب احیاء العلوم برادرش ابو حامد را خلاصه و مختصر کرد و در یک جلد گرد آورد و اسم آنرا ابواب الاحیاء گذاشت . تصنیف دیگری به نام الذخیره فی علم البصیره

دارد . در شهرها گردش کرد و از خدمتگزاران تصوف شد و به عزالت و ترک دنیا متمایل گشت . ابن نجار در تاریخ بغداد گفته است : قاری در حضورش قرآن می خواند به این آیه رسید : (قل) «یا عباد الّذین اسرفوا علی انفسهم ... الخ» [آیه ۵۳ سوره زمر ، مترجم] و درباره آن گفت بزرگ و مفتخر ساخت آنان را بوسیله یاء به خودش در یاعبادی یعنی عباد را به یاء که منظور خداست اضافه نموده به خودش و منسوب داشته است . سپس این اشعار را خواند :

وهان علی اللوم فی جنب حبها      وقسول الاعادی انه لخلیع  
[و آسان است بر من سرزنش در برابر دوستی او و گفتن دشمنان مصداق ندارد] .

اصم اذا نودیت باسمی و ارتقی [یا انی]      اذا قیل لی یا عبدها لسمیع  
[هر زمانی که به نام خوانده شوم نمی شنوم ولی وقتی که گفته شود  
به من ای بنده او ، شنوا هستم]  
و دیگری نظیر آن گفته است :

لا تدعنی الا یاء عبدها      فانه اشرف اسمائی  
[و نخوانید مرا مگر به بندگی او - پس به درستی بزرگترین اسمهای  
من همین است] .

احمد غزالی در سال ۵۲۰ در قزوین از دنیا رفت خدا او را رحمت کند .  
و طوسی به ضم طاء مهمله و سکون واو و سین منسوب است به طوسی  
از نواحی خراسان . طوسی دارای دوشهر است یکی طابران به فتح طاء مهمله  
و الف و باء و راء مفتوح و بعد الف دوم و در آخر نون . و دیگری نوقان به فتح  
نون و سکون واو و فتح قاف و سپس الف و نون . و این دوشهر بیش از هزار  
قریه دارد .

اما غزالی به فتح غین معجم و تشدید ذاء و بعد از الف ، لام منسوب است

به غزال طبق عادت اهل خوارزم و گرگان که منسوب به قصار را قصاری و منسوب به عطار را عطاری گویند . گفته شده است زاء مشدد نیست و مخفف است و غزالی منسوب است به غزاله که دهی از دهات طوس بوده است ولی این قول برخلاف مشهور است اما سمعانی در انساب چنین گفته است والله اعلم .

### خوافی

احمد بن محمد بن مظفر خوافی در زمان خود از دیگران صاحب نظر تر بود . فقهر از امام الحرمین جوینی فراگرفت و موجه ترین شاگرد او شد و منصب قضا را در طوس و نواحی آن برعهده داشت و به حسن مناظره مشهور بود و شهرتش در مجاب کردن مخالفین و آوردن دلیل بود . باغزالی دوست و مصاحب بود و با او همدرس بود این مصاحبت موجب توفیق غزالی در تصانیف و تسلط خوافی در مناظرات گردید . خوافی در سال ۵۰۰ در طوس درگذشت رحمت خدا بر او باد .

وی منسوب است به خواف به فتح خاء معجم و بعد واو مفتوح و الف و بعد از الف ، فاء و آن ناحیه ای است از اطراف نیشابور که در آنجا قراء زیادی وجود دارد . والله اعلم .

### میدانی

ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم میدانی نیشابوری مردی ادیب و دانشمند و لغوی بود و از یاران خاص ابوالحسن واحدی صاحب التفسیر بود و بر دیگران نیز قراءت می کرد . در عربیت به یقین تسلط داشت و مخصوصاً در لغت و امثال عرب متبحر بود و تصانیف سودمند و زیادی

داشته است که کم نظیر است . از جمله کتاب الامثال است که نظیر ندارد .  
دیگر کتاب السامی فی الاسامی است که آن نیز کتاب خوبی است . میدانی  
حدیث و روایت زیادی می دانسته و شعر زیاد می گفته است گمان دارم این  
دوبیت از اوست :

تنفس صبح الشیب فی لیل عارضی      فقلت عساه یکتفی بعداری  
فلما فشا عاتبته فاجابنی      ایا هل تری صبحاً بغير نهاری  
[صبح پیری بر شب عارض من دمید      به خود گفتم امید است همین قدر  
کافی باشد

چون زیاد شد او را سرزنش کردم به من جواب داد

آیا صبحی دیده ای که روز نداشته باشد ؟ ]

وفات او روز چهارشنبه ۲۵ رمضان سال ۵۱۰ در نیشابور روی داده

است . او را در دروازه میدان زیاد دفن کرده اند .

میدانی به فتح میم و سکون یاء و فتح دال و بعدالف و نون منسوب است  
به میدان زیاد بن عبدالرحمن که محله ای در نیشابور بوده است . پسرش  
ابوسعبد سعید بن احمد نیز فاضل و ادیب بوده و کتاب الاسمی فی الاسماء از  
اوست و در ۵۳۹ وفات یافته است رحمت خدا بر او باد .

### خواجه نظام الملك

ابوعلی حسن بن علی بن اسحق بن عباس ملقب به نظام الملك قوام الدین

طوسی .

سمعانی در کتاب الانساب در ضمن شرح رادکان گفته است شهرکی  
است از نواحی طوس و گفته اند نظام الملك از اطراف آنجاست و نظام الملك از  
خاندان دهقانان بوده است و محفل فقه و حدیث داشته است . چون به خدمت  
علی بن شاذان در بلخ درآمد مورد اعتماد او شد و دبیری او را بر عهده داشت تا

این که چون اموالش را هر سال مصادره می کردند لذا گریخت و به داود میکائیل سلجوقی پدر سلطان البارسلان پیوست و او را به کارهای خوب تشویق کرد. داود او را به پسرش سپرد و گفت او را مثل پدر بدان و برخلاف عقیده او رفتار مکن. چون البارسلان به سلطنت رسید که در حرف میم به خواست خدا و در جای خود ذکر خواهد شد. نظام الملك به بهترین شکلی کارهای او را اداره کرد و در خدمت او ده سال باقی ماند. وقتی البارسلان در این سال فوت کرد فرزندان او بر سر سلطنت اجتماع کردند ولی بالاخره به فرزند او ملک شاه تفویض شد. در نتیجه تمام کارها به عهده نظام الملك واگذار شد و سلطان جز در نشستن بر تخت سلطنت و رفتن به شکار کاری نداشت و بیست سال بدین منوال سپری گردید. وقتی بر مقتدی خلیفه وارد شد خلیفه او را نزدیک خود نشانید و گفت ای حسن خدا از تو راضی باشد به رضای خلیفه.

مجلس نظام الملك به وجود دانشمندان و صوفیان مزین بود و او نسبت به صوفیه بخشش زیاد می کرد علت پرسیدند جواب داد وقتی من در خدمت امیری بودم صوفی آمد و مرا نصیحت کرد و گفت خدمت کسی را بکن که به تو نفعی برساند نه کسی که فردا ترا مثل سنگ خواهد خورد. من در آن وقت معنی سخن او را نفهمیدم. آن امیر از صبح تا شب می آشامید و سگانی درنده داشت که شبها اگر غریبی پیدامی کردند می گرفتند. اتفاقاً شبی بر آن امیر مستی غلبه کرد و تنها بیرون آمد سگهای درنده او را نشناختند و او را دریدند. من دانستم آن مرد این مطلب را پیش بینی کرده بوده است لذا به صوفیه خدمت می کنم شاید موفق شوم. وقتی صدای اذان را می شنید از کارها دست می کشید. هر وقت امام الحرمین ابوالمعالی و ابو القاسم قشیری صاحب رساله القشیری به می آمدند در اعزاز آنها مبالغه می کرد و آنها را با احترام در



جایگاه خود می‌نشانید . مدارس و رباط و مساجد در شهرها بنا کرد . او نخستین کسی است که مدارس را تأسیس کرد و دیگران از او پیروی کرده‌اند. در سال ۴۵۷ مدرسه بغداد را شروع کرد و در ۴۵۹ طبقات مختلف مردم را برای درس خواندن جمع کرد . از شیخ ابواسحق شیرازی رحمه الله خواست که در آن مدرسه تدریس کند ولی شیخ حاضر نشد لذا مدت بیست‌روز ابونصر بن صباغ صاحب الشامل تدریس کرد و بعد شیخ ابواسحق به عهده گرفت . من در ضمن شرح حال ابی‌نصر عبدالسید بن صباغ صاحب الشامل این موضوع را شرح داده‌ام به آنجا مراجعه کنید . شیخ ابواسحق چون وقت نماز می‌شد برای نماز از مدرسه خارج می‌شد و در مسجد نماز می‌خواند و می‌گفت به من خبر رسیده است که بیشتر وسایل و اسباب آنها غصبی است چون این خبر به نظام‌الملک رسید گفت به او بگویند می‌دانم برای این کار اهلیت ندارم ولی خواستم خود را در ردیف ناقلان حدیث رسول خدا (ص) قرار دهم. از او برای من شعر هم روایت شده است که نمونه‌اش نقل می‌شود :

بعد الثمانین لیس قوه      قد ذهب شره الصبوة  
کائننی والعصا نکفی      موسی و لکن بلانبوة

[بعد از هشتادسال قوه‌ای باقی نیست . بحران کودکی از میان رفته است . گویا مثل موسی عصایی در دست دارم ولی بدون نبوت و پیغمبری] گفته‌اند این ابیات از ابوالحسن محمد بن ابی‌الصقر واسطی است که شرح حالش به خواست خدا خواهد آمد . ولادت نظام‌الملک روز جمعه ۲۱ ذی‌قعدة سال ۴۰۸ در نوقان یکی از شهرهای طوس روی داده است . وقتی ملک‌شاه به اصفهان رفت همراه او بود شب شنبه دهم رمضان سال ۴۸۵ افطار کرد و بر هودجی سوار شد چون به‌دهی نزدیک نهاوند رسید که به آن سحنه گفته‌اند که عده زیادی از صحابه در زمان خلافت عمر بن خطاب در آنجا کشته شده‌اند جوانی دیلمی در صورت

صوفیان ظاهر شد که عرض حال کند . نظام‌الملک او را خواند و از رفتاری‌اش سؤال کرد . آن جوان دستش را دراز کرد و کاردی به قلب نظام‌الملک فرو برد و او در همانجا که کارد خورده بود مرد . قاتل در آن حال خواست فرار کند ولی پایش به طناب خیمه گرفت و دستگیر و مجازات شد . سلطان سوار شد و به لشکرگاه رفت و عزاداری کرد . جنازه نظام‌الملک را به اصفهان بردند و به خاک سپردند .

گفته‌اند ملک‌شاه در قتل او دخالت داشته‌است زیرا طول عمر و زیادی قدرت در اقطاعات، نظام‌الملک او را ناراحت کرده بود . ملک‌شاه بعد از قتل خواجه نظام‌الملک فقط ۳۵ روز زنده بود . خواجه از خوبان روزگار بود .

شبل‌الدوله ابو الهیجاء مقاتل بن عطیه بن مقاتل بگری او را مرثیه گفته‌است که در آینده ذکر خواهد شد . این شخص پدرزن نظام‌الملک بود می‌گوید:

كان الوزير نظام الملك مؤلوة نفیسة صاغها الرحمن من شرف  
عزت فلم تعرف الايام قيمتها فردتها غیرة منه الى الصدف  
[نظام‌الملک مروارید نفیسی بود که خداوند به او شرف و بزرگی و عزت داده بود اما روزگار قیمت او را نشناخت لذا دوباره به صدف برگردانیدش] .

گفته‌اند سبب قتل نظام‌الملک این بود که تاج‌الملک ابی‌الفتائم مرزبان ابن خسرو فیروز معروف به ابن‌دارست که در نزد ملک‌شاه منزلتی بزرگ داشت با او دشمن بود و تصور می‌کرد اگر نظام‌الملک کشته شود به وزارت خواهد رسید و جابرای او آماده خواهد شد . لذا غلامان نظام‌الملک بر او ریختند و او را قطعه قطعه کردند و این واقعه در شب سه‌شنبه ۱۲ محرم سال ۴۸۶ روی داد و عمر او ۷۷ سال بود .

وی بر قبر ابواسحق شیرازی عمارتی کرده‌است .

## جوینی

ابوعلی حسن بن علی بن ابراهیم ملقب به فخرالکتاب اصلش از جوین است ولی در بغداد سکونت داشته است. وی از نویسندگان مشهور بود و کتابهای زیادی را استنساخ کرده که نسخه‌هایش در دست مردم است و بهای زیادی دارد. علت زیادی قیمت این نسخه‌ها اینست که جوینی خیلی خوش خط بوده و مردم به نسخه‌های دستنویس او میل و رغبت داشته‌اند. عمادکاتب در خریدن در مدح او مبالغه کرده و گفته است وی از ندمای اتابک زنگی‌شام بوده و بعد از او به خدمت پسرش نورالدین محمود پیوسته است و مورد توجه قرار گرفته و از احسان او برخوردار بوده است. بعد از آن به مصر سفر کرد و این سفر در زمان ابن رزیک بود و در آنجا اقامت جست و در مصر ماند و خوشنویس نیست. اشعاری برای قاضی فاضل نوشته که شرح آن به دراز می‌گردد. وفاتش در قاهره در سال ۵۸۴ بوده و بعضی ۵۸۶ گفته‌اند. خداوند بزرگ او را رحمت کند.

جوینی به ضم جیم و فتح واو منسوب است به جوین و آن ناحیه ای بزرگ است از نواحی نیشابور که عده زیادی از علما بدانجا منسوبند.

## حسن بن سهل

ابو محمد حسن بن سهل بن عبدالله سرخسی وزارت مأمون را بر عهده داشت و بعد از برادرش ذوالریاستین فضل به این سمت رسید و از او بهره‌مند شد. قبلاً در حرف بقاء شرح حال دخترش بوران (= پوران) و تفصیل ازدواج او با مأمون و ملاقات مأمون با مادر حسن و ناراحتی‌اش در آن ملاقات ذکر شده است و احتیاجی به تکرار نیست.

چون مأمون تمام شهرها را زیر فرمان گرفت و بر طاهر بن حسین نیز

پیروزشد - به شرحی که در ترجمه حال او آمده است - حسن بن سهل ترقی کرد . وی هم‌تی بلندداشت و نسبت به شعرا و دیگران بخشش زیادی می‌کرد شاعری او را مدح گفته است :

تقول خلیلتی لما راتنی اشد مطیبتی من بعد حل

ابعد الفضل تر تحل المطایا فقلت نعم الی الحسن بن سهل

[که خلاصه آن اینست : دوست من وقتی مرادید گفت استوارترین

مرکب رهوار آن است که بعد از فضل مرا به طرف حسن بن سهل ببرد] .

و حسن بن سهل به او صاه زیادی داده است . روزی دنبال مأمون می‌رفت چون خواست جدا شود مأمون گفت ای ابامحمد حاجتی داری . گفت بلی ، ای خلیفه تو آنچه را دیگران نمی‌توانند نگاه دارند در قلبت نسبت به من نگاه می‌داری .

یکی گفته است در مجلس حسن بن سهل بودم برای مردی توصیه‌ای نوشت آن مرد از او سپاسگزاری کرد حسن گفت چرا ما را شکر می‌گوی ما این وساطتها و شفاعتها را زکات جوآنمردی خود می‌دانیم . همان ناقل گفته است در محضر او بودم نامه توصیه‌آمیزی نوشت و در پایان نامه افزود همان طور که در روز قیامت از زیادی مال بازخواست می‌شود از زیادی جاه نیز سؤال می‌شود .

به فرزندش گفته است : فرزند من سخن گفتن را یاد بگیر زیرا مزیت آدمی بر دیگر حیوانات به نطق است « بنابراین هر وقت شما در سخن گفتن ماهر بودید از لحاظ انسانیت شایسته‌تر هستید .

عربی براو وارد شد و او را به شعر مدح گفت که او را خوش آمد . چون عرب از شعر گفتن فراغت حاصل کرد به او گفت چیزی بخواه ، وی دانست همت او مثل سایر اعراب است . آن عرب گفت هزار شتر مآده می‌خواهم .

حسن از ناراحتی ساکت شد و این خواهش را از قدرت خود خارج دید پس سر بزیرافکند و گفت ای اعرابی شهر ما شهر شترداری نیست .  
ولی همان طور که امرء القیس گفته است :

إذا ما لم تكن ابل فمعزى كأن قرون جلتها العصى

[زمانی که شتر نباشد بزى بکار می آید که گویا شاخهای باندش مانند عصا است] .

کتابخانه همدان - سه بهار به نام

همان اعرابی گفت راضی شدم . گفت بایحیی بن خاقان ملاقات کن تا بتو هزار گوسفند بدهد . اعرابی نزد یحیی رفت او در عوض هر گوسفند يك دینار داد ، اعرابی هزار دینار گرفت و رفت .

حسن سرخسی در وزارت مأمون همچنان باقی ماند تا چشمش معیوب شد و علت گریه زیادی بود که برای برادرش فضل که کشته شده بود کرد . و این مطلب بعد در حرف فاء ذکر خواهد شد . در نتیجه بیماری براو غالب آمد و او را خانه نشین کرد . طبری در تاریخ خود ذکر کرده است که حسن بن سهل در سال ۲۰۳ میلادی به سودا شد و عقلش زایل گردید به طوری که او را به زنجیر بستند و در خانه محبوس شد . بعد از آن مأمون وزارت را به احمد بن ابی خالد داد و وفات حسن در سال ۲۳۶ و در غره ذی حجه بود و گفته اند ۲۳۵ در شهر سرخس .

[اگر زهیر حسن را ببیند که چگونه اموالش را می بخشد در آن صورت خواهد گفت که این مرد در همه حال بخشنده از بزرگان است نه هرم] .

و یوسف جوهری در مدح او چنین گفته است :

لوان عین زهیر عایت حسنا و کیف یصنع فسی امواله الکریم

إذا لقال زهیر حسین ببصره هذا الجواد علی انقلاط لاهرم

و سرگذشت زهیر و هرم بن سنان در آخر این کتاب در ضمن ترجمه

حال یحیی بن عیسی بن مطروح ذکر شده است و از حسن بن سهل در ترجمه حال ابی بکر محمد خوارزمی شاعر یاد شده است به آنجا نگاه کنید .  
و سرخسی به فتح سین و راء مهمله و سکون خاء معجمه و بعد آن سین مهمله منسوب است به سرخس و آن یکی از شهرهای خراسان است .

### ابوزید بسطامی

ابوزید طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی بسطامی زاهد مشهور اجدادش زردشتی بودند و بعد مسلمان شد . دو برادر زاهد و عابد داشت که آدم و علی نام داشتند و لر ابوزید از آنها برتر بود . از او پرسیدند بچه وسیله این معرفت را بدست آوردی ؟ جواب داد باشکم گرسنه و بدن برهنه [یعنی غذا نخوردم و لباس فاخر نپوشیدم] به او گفتند در راه حق چه چیز در نظر تو سخت تر آمد ؟ جواب داد ممکن نیست آن را وصف کنم . و گفتند چه چیزی را در نفس خود آسان تر دیدی ؟ گفت چون به طاعت پرداختم نفسم سرکشی کرد یکسال او را از آب منع کردم [یعنی کم آب آشامیدم] . می گفت اگر به کسی که به او کرامات داده شده است نگاه کنید می بینید در هوا بالامی رود اما مفرور نمی شود که چگونه این کار را انجام داده است مگر این که نظر کند چگونه به این مقام رسیده است . برای او گفتار زیاد و مجاهدتهای مشهور و کرامات ظاهره و شسته اند . وفاتش در سال ۲۶۱ و به قولی ۲۶۴ بوده است . خداوند او را رحمت کند .

طیفور به فتح طاء و سکون یاء و ضم فاء است و بسطامی به فتح باء و طاء منسوب است به بسطام و آن شهر مشهوری است از اعمال قومس گفته می شود که آنجا ابتداء خراسان از طرف عراق است ولی خدا داناتر است .